



The Newdari King in National Narratives (Tus in Myth, Epic, and History)

Mohammad Jafar Yahaghi ¹ | Hamid Tabasi ² | Azam Mohammadi Shakouri ³

1. Corresponding Author, Professor, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran. E-mail: mjyahaghi@gmail.com
2. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Islamic Azad University Jiroft, Jiroft, Iran. E-mail: hamidtabasi@yahoo.com
3. Ph.D Condition, Department of Persian Language And Literature, Faculty of Literature and Humanities, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran. E-mail: A.mohammadi12@gmail.com

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received 14 February 2024

Received in revised form 17

October 2024

Accepted 10 December 2024

Published online 12 February

2025

ABSTRACT

The narratives of Tus, the hero and the prince of Nozar, have undergone many changes from the Avestan era to the period of compiling historical and national epic texts of Iran. Tus, who is introduced in the Avesta as a renowned hero and warrior, is a prince in Ferdowsi's *Shahnameh* who is far from the kingship and is famous for his folly and frivolity. This duality of personality may stem from the differences that are seen in the narratives of the Nozar family. Ferdowsi's description of the Nozarian narratives differs greatly from the texts before and after the *Shahnameh*. The various actions of the mythical-epic characters in the realm of changes resulting from the course of myth, the process of epic evolution and also the difference of narratives are worth examining. In this research, by examining the narratives related to Tus (from the Avesta to the historical texts), a clearer picture of him is presented and the changes in Tus's work and behavior in the transition from myth to epic and the reasons for this transformation are discussed.

Keywords:

Tus, Nozarians, narratology, myth, epic, *Shahnameh*, historical texts.

Cite this article: Yahaghi, M. J.; Tabasi, H; & Mohammadi Shakouri, A. (2025). The Newdari King in National Narratives (Tus in Myth, Epic, and History). *Persian Language and Literature*, 77 (250), 19-40. <http://doi.org/10.22034/perlit.2024.60526.3644>



© The Author (s).

Publisher: University of Tabriz.

DOI: <http://doi.org/10.22034/perlit.2024.60526.3644>

شه نوذری در روایات ملی (طوس در اسطوره، حماسه و تاریخ)

محمدجعفر یاحقی^۱ | حمید طبسی^۲ | اعظم محمدی شکوری^۳

- نویسنده مسئول، استاد، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران. رایانامه: mjyahaghi@gmail.com
- استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد جیرفت، جیرفت، ایران. رایانامه: hamidtabasi@yahoo.com
- دانشجوی دکتری، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه فردوسی، مشهد، ایران. رایانامه: A.mohammadi12@gmail.com

چکیده

اطلاعات مقاله

روایات طوس، پهلوان و شاهزاده نوذری، از روزگار اوستا تا دوران تدوین متون تاریخی و حماسه ملی ایران، دست خوش دگرگونی‌های بسیاری شده است. طوس که در اوستا، پهلوانی نام‌آور و یلی جنگ‌جو معرفی شده، در شاهنامه فردوسی شاهزاده‌ای است که از پادشاهی دور مانده و به بی‌خردی و سبک‌سری شهره شده است. این دوگانگی شخصیتی می‌تواند برآمده از تفاوت‌هایی باشد که در روایات خاندان نوذر دیده می‌شود. شرح فردوسی از روایات نوذریان با متون پیش و پس از شاهنامه تفاوت‌های بسیاری دارد. کردارهای گوناگون شخصیت‌های اسطوره‌ای-حماسی در حوزه تغییرات ناشی از سیر اسطوره، فرایند تکامل حماسه و نیز اختلاف روایات قابل بررسی است. در این پژوهش، با بررسی روایات مربوط به طوس (از اوستا تا متن‌های تاریخی)، تصویر روشن‌تری از او ارائه و درباره تغییرات کار و کردار طوس در گذار از اسطوره به حماسه و دلایل این دگرگونی بحث شده است.

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۱/۲۶

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۷/۲۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۹/۲۰

تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۱۱/۲۳

کلیدواژه‌ها:

طوس، شاهنامه، اسطوره، حماسه،

متون تاریخی.

استناد: یاحقی، محمدجعفر؛ طبسی، حمید و محمدی شکوری، اعظم. (۱۴۰۳). شه نوذری در روایات ملی (طوس در اسطوره، حماسه و تاریخ)، زبان و ادب فارسی،

<http://doi.org/10.22034/perlit.2024.60526.3644> .۱۹-۴۰، (۲۵۰) ۷۷



© نویسندگان.

ناشر: دانشگاه تبریز.

۱. مقدمه

طوس نوذر، چهره اساطیری-حماسی، پهلوان و شاهزاده ایرانی است. بر اساس شاهنامه پس از مرگ نوذر، فرزندان او، طوس و گستهم به سبب نداشتن فرقه ایزدی (فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۲۳/۱) از جانشینی پدر کنار گذاشته می‌شوند و همین امر موجب تغییر موقعیت و خویشکاری طوس و آغازگر روایات او در حماسه ملی ایران است. با به قدرت رسیدن زو طهماسب به عنوان جانشین نوذر تا پایان پادشاهی کی قباد، نشانی از حضور نوذریان نمی‌بینیم اما پس از آن، با حفظ روابط شاهی-پهلوانی و نزدیکی به مرکز قدرت، طوس، پهلوان و سپهسالار ایران در دوران پادشاهی کی کاوس و کی خسرو است. سپهدار زرینه کفش، درفش کاویانی در اختیار دارد و پادشاهان را در روی دادهای مهمی چون رفتن کاوس به مازندران، جنگ هاموران، کین خواهی سیاوش و جنگ بزرگ کی خسرو همراهی می‌کند. سرانجام، در پایان کار کی خسرو، با اثبات وفاداری خود به شهریار ایران و همراهی او، در برف و دمه به جاودانگی می‌پیوندد تا در فرشکرد در کنار کی خسرو به یاری سوشیانس برخیزد.

طوس دارای تنوع شخصیتی، کنش‌ها و رفتارهای گوناگون است. او برخلاف قاعده، پس از مرگ پدر به پادشاهی نمی‌رسد، بلکه به عنوان سپهسالار به کیانیان خدمت می‌کند و از مدعیان تاج و تخت به‌شمار می‌رود.

در نظام فکری ایران باستان، بندگان^۱ نمی‌توانستند داعیه تاج و تخت داشته باشند. اگر برخلاف سنت رایج، چنین داعیه‌ای رخ می‌داد، فقط برای بندگان نژاده‌ای مقدر بود که میان بزرگان و سپاهیان از موقعیت خاصی برخوردار بودند (مولایی، ۱۳۹۷: ۳۳۵).

اختلاف نوذریان و گودرزیان که در شاهنامه بسیار آشکار است، تا سرحد صف‌آرایی طوس و گودرز در برابر هم بر سر تعیین پادشاه پیش می‌رود. بر مبنای ساختار ظاهری داستان «فرود سیاوش»، طوس با نادیده گرفتن فرمان کی خسرو، زمینه مرگ فرود را فراهم می‌آورد؛ اگرچه از دیدگاهی دیگر، مرگ فرود از مقدمات تداوم پادشاهی کی خسرو است. در این ساختار، گویی طوس مأموریت دارد برادر بزرگ‌تر کی خسرو و رقیب احتمالی تاج و تخت را از میان بردارد. بر این اساس، طوس پس از مرگ فرود، آن‌گونه که انتظار می‌رود، بازخواست و مجازات نمی‌شود. کنش‌هایی از این دست سبب شده است که طوس به عنوان فردی سبک‌سر و کم‌خرد شناخته شود و بارها، محل سرزنش و انتقاد شاهان و پهلوانان قرار گیرد.

این دوگانگی شخصیتی به باور برخی اسطوره‌شناسان، برخاسته از دوگانگی و ثنویت ایران باستان است. اختلاط نیکی و بدی و تسلط یکسان اهریمن و اورمزد بر جهان در حماسه به چند گونه نموده شده است. طوس، سپهسالار ایران، نیز گاه درشت‌خوی و پرخاش‌جوی و خیره‌سر است و گاه خردمند (سرکاراتی، ۱۳۵۷: ۵۴). نیز این دوگانگی می‌تواند برآمده از تفاوت‌هایی باشد که در روایات خاندان نوذر دیده می‌شود. شرح فردوسی از روایات نوذریان با متون پیش و پس از شاهنامه تفاوت‌های بسیاری دارد. از مرگ منوچهر تا آغاز پادشاهی کی قباد (دوران پادشاهی نوذر در شاهنامه) را می‌توان دوران گذار از اسطوره به حماسه دانست که در آن، تحولات مهمی در روایات مربوط به خاندان نوذر رخ داده است.

کردارهای گوناگون شخصیت‌های اسطوره‌ای-حماسی در حوزه تغییرات ناشی از سیر اسطوره، فرایند تکامل حماسه و نیز اختلاف روایات قابل بررسی است. در این پژوهش برآنیم تا با بررسی روایات مربوط به طوس، تصویر روشن‌تری از او ارائه دهیم و

۱. در این باره بنگرید به: مولایی، چنگیز. (۱۳۹۷). «از آرایش بندگی گشته‌ای» (توضیحی درباره مفهوم اصطلاحی «بنده» و «بندگی» در تفکرات ایرانیان باستان و بازتاب آن در شاهنامه فردوسی). «زمانی میاسای از آموختن» (مجموعه مقالات همایش ملی شاهنامه و تعلیم و تربیت). به‌کوشش دکتر سیدعلی کرامتی‌مقدم با نظارت دکتر محمدجعفر یاحقی. مشهد. ص ۳۴۱-۳۳۳.

به شناخت دقیق‌تری از تغییرات این شخصیت در اسطوره و دنیای حماسه دست یابیم. به این منظور، روایات موجود در متونی چون اوستا، آثار زبان پهلوی (به‌ویژه بندهشن، مینوی خرد، دینکرد، گزیده‌های زادسپرم، روایت پهلوی)، شاهنامه و مهم‌ترین متون تاریخی کهن ایران (تا قرن هفتم) را بررسی کرده‌ایم تا درباره تغییرات کار و کردار طوس در گذار از اسطوره به حماسه و دلایل این دگرگونی بحث کنیم.

۲. پیشینه پژوهش

پژوهشگران بسیاری در آثار گوناگون به طوس و روایت‌های پیرامون او پرداخته‌اند. برخی از این آثار، از جمله دانشنامه‌ها و فرهنگ‌ها بر پایه شاهنامه و روایت فردوسی درباره این شخصیت سخن گفته‌اند. گروهی دیگر علاوه بر شاهنامه، به متن‌هایی چون اوستا و بندهشن نیز استناد کرده‌اند. این بررسی‌ها گاه به‌طور مستقل به طوس پرداخته، گاه در دل پژوهش‌هایی مفصل درباره او و عمدتاً یک جنبه از شخصیت او چون جاودانگی، نقش او در داستان فرود و ... بحث کرده‌اند.

فرهنگ‌های گوناگون از جمله فرهنگ نام‌های شاهنامه (رستگارفسایی، ۱۳۷۹: ۶۶۸-۶۶۲)، فرهنگ نام‌های شاهنامه (عادل، ۱۳۷۲: ۳۱۱)، دایره‌المعارف فارسی (۱۳۵۶: ۱۶۳۳)، فرهنگ ادبیات فارسی (شریفی، ۱۳۸۷: ۹۷۷)، دانشنامه دانش‌گستر (۱۳۸۹: ۱۵۰) براساس شاهنامه، طوس را معرفی و روایت‌های او را بیان کرده‌اند. شهیدی مازندرانی در «فرهنگ شاهنامه (نام کسان و جای‌ها)» به نام طوس در اوستا و حضور او در میان جاویدانان براساس متن‌های پهلوی اشاره کوتاهی داشته و پس از آن بر پایه شاهنامه و دیگر منابع به توضیح لقب «زربنه‌کفش» پرداخته است (شهیدی مازندرانی، ۱۳۷۷: ۴۸۱).

یاحقی در فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی (۱۳۹۱: ۵۶۶) و مدخل «طوس» دانشنامه زبان و ادبیات فارسی (۱۳۹۷: ۳۵۱-۳۴۸)، ضمن معرفی طوس بر مبنای شاهنامه، به روایت بندهشن (حضور طوس در پایان جهان)، آبان‌یشت (ستایش او برای آن‌ها) و تاریخ‌گزیده (درباره بنای شهر طوس) و نیز باور کویاجی درباره انتقال روایت نودریان به گودرزبان اشاره کرده است.

پوردوود در حاشیه اوستا (۱۳۰۷: ۲۱۶-۲۲۱) در معرفی طوس، درباره ریشه‌شناسی نام او سخن گفته و پس از معرفی این شخصیت، به تفصیل درباره خَشْرُوسوک، محل جنگ طوس با تورانیان، بحث کرده است. مبنای نظرات ایشان اوستا، بندهشن و شاهنامه است.

حماسه‌سرایی در ایران (۱۳۳۳: ۴۹۷ و ۵۹۲-۵۹۱) درباره نودریان و مباحث پیرامون آن‌ها توضیحاتی ارائه و پهلوانان نودری را بر مبنای روایت فردوسی، معرفی و به تفاوت شاهنامه با اوستا اشاره کرده است. ذبیح‌الله صفا، فرود را یکی از شاهزادگان اشکانی معرفی می‌کند و معتقد است داستان گودرزبان در شاهنامه مبنای تاریخی دارد.

اسلامی ندوشن، در زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه (۱۳۶۹: ۲۲۵-۲۴۹)، در بخش فرود، ضمن بررسی داستان فرود و نقش طوس در کشته شدن فرزند سیاوش، به مسائلی چون مخالفت طوس با پادشاهی کی‌خسرو براساس مبنای سیاسی و رقابت دو خانواده گشواد و منوچهر می‌پردازد. همان‌طور که از عنوان کتاب برمی‌آید، شاهنامه فردوسی مبنای این بررسی بوده و اوستا، متون پهلوی و تاریخی در این تحلیل مورد توجه قرار نگرفته است.

کیانیان (کریستن‌سن، ۱۳۸۱)، نودریان را از خانواده‌های برتر، و طوس و گسته‌م را شخصیت‌های مهم آنان معرفی کرده و به این نکته اشاره می‌کند که در یشت‌ها تنها از ویستور (گسته‌م شاهنامه) با عنوان نودری یاد شده است. وی دلیل تفاوت روایت بندهشن با شاهنامه را در این می‌داند که بندهشن تحت تاثیر روایت یکی از منابع عربی مبتنی بر خدای‌نامه بوده است.

جیحونی در حماسه آفرینان شاهنامه (۱۳۸۰)، به روایت داستان طوس براساس شاهنامه پرداخته است. این روایت جنبه توصیفی داشته و تنها این مسأله متفاوت مطرح می‌شود که زال با این که طوس و گسته‌م صاحب فره شاهی بودند، به دلیل نداشتن فره ایزدی از پادشاهی آن دو جلوگیری کرده است.

مرتضی ثاقب‌فر در سوگ‌نامه فرود (۱۳۵۰) به تحلیل روایت شاهنامه از این داستان پرداخته است. او ضمن توضیحی مختصر درباره پیشینه طوس به اشتباه کی خسرو در انتخاب او به سپهسالاری اشاره می‌کند و این داستان را تجلی‌گاه برخورد منش‌های گوناگون و طغیان احساسات می‌داند.

عبدی و واثق عباسی در مقاله‌ای با عنوان «طوس زربینه کفش» (۱۳۹۶)، ضمن اشاره به ریشه‌شناسی نام طوس به بررسی سابقه اساطیری و کنش‌های پهلوانی او در برخی از متون پهلوی، تاریخی و شاهنامه پرداخته‌اند. بخش مفصلی از این پژوهش به بررسی لقب زربینه کفش و چگونگی کاربرد آن برای پهلوانان گوناگون از جمله، طوس اختصاص دارد. پژوهش پیش رو بر آن است تا با بررسی دقیق منابع بنیادی، نگاهی جامع و همه‌جانبه به طوس داشته باشد و سیر تغییرات این شخصیت را در طول زمان نشان بدهد.

۳. شناخت‌نامه طوس

قدیم‌ترین یادکرد طوس در آبان‌یشت که کهن‌ترین روایات تاریخ ملی را دربردارد، آمده است. درباره نام طوس، معنا و ریشه آن تاکنون نظر دقیقی ارائه نشده است. «اساساً طوس Tūs اسم شخص و طوس Tōs اسم محل بوده است. بعدها در املاء و تلفظ به همدیگر مشتبه شده، هر دو را Tūs گفتند» (پورداد، ۱۳۰۷: ۲۱۷). مایر هوفر (Mayarhofer, 1979: 1/81, no 310) ذیل واژه tusa او را جنگ‌جوی ارابه‌سواری می‌داند که بر پسران ویسه و بسیاری از تورانیان غلبه کرده است. او «احتمال می‌دهد که آن صورت کوتاه‌شده نام مرکب tusāspa "دارنده اسب پیش‌دونده، پیش‌جهنده" بوده است. در این صورت، جزء -tusa را می‌توان مشتق از ایرانی باستان -taus- / -tus* (هندی باستان -toś- / -tuś) "به پیش جستن، به پیش رفتن به شمار آورد" (مولایی، ۱۳۹۲: ۲۲۳). بارتولومه (۱۹۰۴: ۶۵۷) و رایخلت (۱۹۱۱: ۲۳۲) نیز به این نام اشاره کرده اما توضیح خاصی درباره آن نداده‌اند.

مایر هوفر در توضیح واژه «هوتوسا/آتوسا» نیز یادآور شده که این نام با طوس هم‌ریشه است (Mayarhofer, 1979: 1/52, no 179). رام‌یشت، هوتوسا را زنی از خاندان نوذر دانسته که دارای برادران بسیار است (پورداد، ۱۳۰۷: ۱۵۳). در اوستا، گشتاسب (آبان‌یشت، بند ۹۸) و ویستئورو (فروردین‌یشت، بند ۱۰۲؛ آبان‌یشت: بند ۷۶) نیز به‌عنوان افرادی از خاندان نوذر معرفی شده‌اند. کریستن‌سن (۱۳۸۱: ۴۳ و ۸۹) و صفا (۱۳۳۳: ۵۹۳) ویستئورو را با گسته‌م شاهنامه یکی می‌دانند اما در این یکسان‌انگاری، تردیدهایی وجود دارد. مولایی (۱۳۹۲: ۲۵۲) با اشاره به نظر هرتسفلد، یکی دانستن این دو شخصیت را درست نمی‌داند. درباره انتساب گشتاسب به خاندان نوذر تنها در بند ۹۸ آبان‌یشت (مولایی، ۱۳۹۲: ۱۲۱) سخن رفته است. صفا (۱۳۳۳: ۵۹۱) ضمن معرفی نوذریان، از گشتاسب نیز نام برده است. کریستن‌سن (۱۳۸۱: ۳۲-۴۰) با ارائه توضیحاتی براساس بندهای ۹۹ و ۱۰۰ فروردین‌یشت و ۱۰۱ تا ۱۰۳ آبان‌یشت در صحت این انتساب تردید می‌کند. مولایی (۱۳۹۱: ۲۹۰-۲۹۴) در توضیحاتی پیرامون گشتاسب، بر مبنای اطلاعات دقیق ریشه‌شناسی و توجه به شیوه بیان آبان‌یشت بر این باور است که تغییرات روحانیان در متن یشت‌ها سبب تغییر و افزوده‌شدن عنوان نوذری برای گشتاسب بوده است.

طوس بنا به روایت شاهنامه، فرزند نوذر و نوه منوچهر، برادر گسته‌م و پدر زراسپ است:

گرفت آن دو فرزند را در کنار فروریخت آب از مژه شهریار
 بشد طوس و گسته‌م نوذر به هم رخانشان پر آب و روانشان دژم

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۰۲/۱)

نام طوس در *اوستا* آمده اما اشاره‌ای به خاندان و نژاد او نشده است. آبان‌یشت از او با عنوان «طوس ته‌م ارتشتار» (مولایی، ۱۳۹۲: ۸۴) یاد کرده است. برخی از متون پهلوی (کتاب‌های هفتم تا هشتم دینکرد، مینوی خرد و زند بهمن یسن) به طوس و نوذر و روایات این دو اشاره نکرده‌اند. دیگر آثار به حضور او در رویدادهای پایان جهان اشاره و از او با عنوان «طوس» (روایت پهلوی، ۱۳۶۷: ۶۱؛ سد در بندهشن، ۱۴۰۰: ۱۳۶؛ *گزیده‌های زادسپرم*، ۱۳۸۵: ۱۰۰) و «طوس پیکارآرای» (دینکرد نهم: ۹۶) یاد کرده‌اند. تنها دو متن «شهرستان‌های ایران» (۱۳۸۸: ۳۸) و بندهشن (۱۳۹۰: ۱۲۸) به نژاد طوس اشاره کرده و از او با عنوان «طوس پسر نوذر» و «طوس نوذران» نام برده‌اند.

متون تاریخی پیش از *شاهنامه* رویکرد متفاوتی داشته‌اند. بسیاری از متون (از جمله *اخبار الطوال*، *مروج‌الذهب*، *التنبیه و الاشراف*، *تاریخ یعقوبی*، *آفرینش و تاریخ*، *مفاتیح‌العلوم*) به روایات طوس و نام و نژاد او نپرداخته‌اند. براساس این متون، پس از منوچهر، زو به پادشاهی می‌رسد. دیگر متن‌ها، به‌طور مختصر، از حضور او در دوران کی‌کاوس و کی‌خسرو سخن گفته‌اند. *تاریخ طبری*، تنها متنی است که به خاندان طوس اشاره و از او با عنوان «طوس پسر نوذران» و سپهدار سپاه کاوس یاد کرده است (طبری، ۱۳۷۵: ۴۲۳). *تاریخ بلعمی* (۱۳۵۳: ۵۹۹-۶۰۲)، *تجارب‌الامم* (۱۳۷۶: ۴۳) و *نزهت‌نامه علائی* (۱۳۶۲: ۳۲۵) از او با عنوان سپهدار سپاه کاوس و کی‌خسرو نام برده‌اند.

در *اوستا* به نوذری^۱ بودن طوس اشاره نشده است اما شباهت‌های بسیاری در روایات طوس در اسطوره و حماسه وجود دارد که براساس آن می‌توان نتیجه گرفت با وجود تغییراتی که در گذار از اسطوره به حماسه رخ داده، طوس روایات حماسی همان طوس اوستا و متون پهلوی است.

راشد محصل، بر این باور است که طوس روایات داستانی، همان طوس اوستاست اما ارتباطی با نوذریان ندارد. «طوسی که در روایات داستانی ایران از او نام برده می‌شود، ظاهراً همان کسی است که برای ایزد ناهید قربانی می‌کند تا بر پسران ویسه پیروزی یابد. او از خانواده نوذر نیست زیرا در یشت‌ها فقط یک تن با عنوان *naotairiiaṇo* (=نوذری) نام برده شده و آن *vistauruš* که ظاهراً در روایات ملی گسته‌م شده است و عنوان نوذری که به طوس نسبت داده شده، متأثر از روایات ملی است» (راشد محصل، ۱۳۶۴: ۲۴). قلی‌زاده (۱۳۸۷: ۱۶۸) نیز ذیل واژه طوس، میان طوس اوستا و طوس نوذر در روایات حماسی تفاوت قائل شده و دیدگاهی شبیه به راشد محصل ارائه کرده است. نیبرگ بر این باور است که «توسه» یک نشانه گروهی برای یک خانواده آزاده (اشراف) است. بنابر روایت‌های ساسانی، وی پسر یا برادر نوتره بوده است؛ یعنی پهلوان نام‌بخش این خانواده که با خانواده کوی از راه دامادی خویشاوند شده‌اند (نیبرگ، ۱۳۸۲: ۲۷۳).

طوس در *آبان‌یشت*، ضمن ستایش آن‌ها از او پیروزی بر پسران ویسه، قوت برای اسب‌ها و هوشیاری در برابر کینه‌وران را درخواست می‌کند.

۱. درباره این صفت نسبی بنگرید به: مولایی، ۱۳۹۲: ۲۵۲.

او را پرستید طوس تهم ارتشتار، [خمیده] بر یال اسبها، خواهان زور برای اسبها، تندرستی برای خویشتن، مراقبت (هوشیاری) فراوان در برابر کینه‌وران، توانایی به پس زدن (= شکست قطعی) دشمنان، پیروزی یکباره بر هموردان کینه‌ور پیمان‌شکن (مولایی، ۱۳۹۲: ۸۴).

رد پای این درخواست‌های طوس در متون حماسی و تاریخی نیز مشاهده می‌شود و براساس آن، می‌توان نتیجه گرفت که طوس متون تاریخی، حماسی و اوستا شخصیتی واحد و از خاندان نوذر است. براساس شاهنامه، طوس با عنوان سپهسالار ایران به نبرد با تورانیان به سرکردگی پیران ویسه می‌رود؛ اگرچه در شاهنامه، برخلاف اوستا، طوس شکست می‌خورد. در برخی متون تاریخی پیش از شاهنامه چون تاریخ طبری (۱۳۷۵: ۴۲۵-۴۲۷)، تجارب‌الامم (۱۳۷۶: ۷۴)، تاریخ بلعمی (۱۳۵۳، ۶۰۳)، زهت‌نامه علائی (۱۳۶۲: ۳۳۴) به نبرد طوس با تورانیان اشاره شده است. تاریخ ثعالبی (۱۳۶۸: ۱۴۵) که متنی تقریباً هم‌زمان با شاهنامه است، نیز به این نبرد و سپهسالاری طوس اشاره کرده است. متون تاریخی پس از شاهنامه از جمله فارسنامه (۱۳۸۴: ۴۵)، مجمل‌التواریخ (۱۳۱۸، ۴۸)، تاریخ کامل (۱۳۸۳: ۲۸۱)، المعجم فی آثار ملوک العجم (۱۳۸۳: ۲۱۲) نیز نبرد طوس با تورانیان را روایت کرده‌اند. نکته قابل توجه دیگر آن که براساس روایت شاهنامه و برخی طومارهای نقالی (صداقت‌نژاد، ۱۳۷۴: ۶۴۸؛ افشاری، مداینی، ۱۳۷۷: ۲۲۶؛ آیدنلو، ۱۳۹۱: ۵۴۰)، به هنگام رسیدن لشکر ایران به نزدیکی قلعه فرود، طوس پیش از دیگران، فرود و تخوار را بر سر کوه می‌بیند (مراقبت و هوشیاری فراوان در برابر کینه‌وران)^۱ و دستور می‌دهد کسی برای شناسایی آن‌ها برود:

چنین گفت کز لشکر نامدار سواری بیاید همی بی‌کیار

که جوشان شود زین میان گروه برد اسپ را بر سر تیغ کوه

ببیند که آن دو دلاور که‌اند بر آن تیغ که بر ز بهر چه‌اند
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۶/۳)

ارتباط طوس و نوذریان با اسب نیز در متون آشکار است. براساس شاهنامه، آن‌گاه که کی‌خسرو تصمیم به ترک پادشاهی می‌گیرد، در تقسیم دارایی‌ها، گله اسبان خود را به طوس می‌بخشد:

از اسپان به جایی که بودش یله به طوس سپهبد سپردش گله
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۵۲/۴)

به مسأله بخشیدن اسبها به طوس در پایان کار کی‌خسرو، در تاریخ ثعالبی (۱۳۶۸: ۱۵۵) و زین‌الآخبار (۱۳۶۳: ۴۹) که مفصل‌تر از دیگر متون به روایات طوس پرداخته‌اند، اشاره شده است. در داستان فرود، زمانی که طوس برای نبرد با فرود به سوی کوه می‌رود، تخوار به او توصیه می‌کند که اسب طوس را نشانه بگیرد چراکه ایرانیان (شاهان) پیاده کارزار نمی‌کنند:

نگر نامور طوس را نشکنی تو را آن به آید که اسپ افکنی

۱. بارتولومه (۱۹۰۴: ۹۰۲) و پورداود (۱۳۰۷: ۲۵۵) این عبارت را به «توانایی دیدن دشمنان از دور» ترجمه کرده‌اند. برای اطلاعات بیش‌تر در این باره بنگرید به: مولایی، ۱۳۹۲: ۲۲۴-۲۲۵.

کز ایران^۱ پیاده نساژند جنگ اگرچه بود کار دشخوار و تنگ
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۴۶/۳)

در نبرد با کاموس کشانی، طوس که برای یاری گیو به میدان می‌رود، با خسته شدن اسبش، پیاده به کارزار ادامه می‌دهد:

بخست اسپ طوس و ز تگ بازماند سپهید برو نام یزدان بخواند
به نیزه پیاده به آوردگاه همی گشت با او به پیش سپاه
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۷۲/۳-۱۷۱)

طومار نقالی شاهنامه در نبرد طوس و اشکبوس به این موضوع اشاره کرده است: «اشکبوس از گوشه‌ای عمود قبضه مرصع برداشت به وزن هزار من بود، چون چشم طوس بر عمود افتاد از مرکب پیاده شد. اشکبوس گفت سبب پیاده شدن چیست؟ طوس گفت از آن ترسم که پشت اسب من شکسته شود و من پیاده نمی‌توانم جنگ کردن. این سخن به اشکبوس خوش آمد. گفت دانستم که صاحب مروتی، امروز دیگر با تو حرب نخواهم کرد» (آیدنلو، ۱۳۸۶: ۵۵۶).

ارتباط نوزریان با اسب در اوستا نیز آشکار است. براساس بندهای ۹۷ تا ۹۹/بای‌یشت، نوزریان آنها را ستایش و از او اسب‌های تندرو درخواست کرده‌اند: «... او را هوویان پرستش کردند، او را نوزریان پرستش کردند. هوویان [از او] دارایی خواستند، نوزریان دارا شدن اسب [هایی] تیزتک. پس به زودی هوویان به دارایی تواناترین (=توانگرترین) شدند، پس به زودی گشتاسب نوزری دارنده تیزتک‌ترین اسب [های] این سرزمین‌ها شد» (مولایی، ۱۳۹۲: ۱۲۱).

در ارت‌یشت نیز به تقابل نوزریان دارنده اسب‌های تندرو با تورانیان اشاره شده است: «در هنگامی که تورانیان و نوزریان دارنده اسب‌های تند مرا برمانیدند (تعاقب کردند) من خود را به زیر پای... گاو نری پنهان کردم. ...در هنگامی که تورانیان و نوزریان دارنده اسب‌های تند مرا برمانیدند. ...در آن هنگامی که تورانیان و نوزریان دارنده اسب‌های تند مرا برمانیدند» (پورداد، ۱۳۰۷: ۱۹۸). پورداد (پورداد، ۱۳۰۷: ۲۷۳-۲۷۱) بر آن است که منظور از نوزریان همان کیانیان است و آنچه در ارت‌یشت آمده، در واقع، به رقابت نوزریان یعنی پادشاهان کیانی و تورانیان اشاره دارد. برخی متون قبل از شاهنامه (بندهشن، ۱۳۹۰: ۱۵۱؛ تاریخ طبری، ۱۳۷۵: ۳۶۹) و بعد از آن (رین/لاخبار، ۱۳۶۳: ۴۳؛ فارسنامه، ۱۳۸۴: ۱۴؛ مجمل‌التواریخ (۱۳۱۸: ۲۹)؛ تاریخ کامل، (۱۳۸۳: ۲۳۶)، کیانیان را که در نهایت بر تورانیان پیروزی یافته‌اند، از نژاد نوزر می‌دانند. براساس برخی متن‌ها نیز، کی قباد فرزند زو و زو از نوادگان نوزر است.

روایت‌های گسته‌م که در اوستا یکی از نوزریان (مولایی، ۱۳۹۲: ۱۰۲) و در شاهنامه فرزند نوزر و برادر طوس است، نیز با اسب در ارتباط است. در داستان فرود، آن‌گاه که بیژن می‌خواهد به نبرد فرود برود، از گسته‌م درخواست اسب می‌کند:

چنین داد پاسخ بدو گسته‌م که مویی نخواهم ز ریش تو کم

^۱. اکثر نسخ شاهنامه (س، ق، ل، پ، س، ۲، ل، ۲) در این قسمت «که شاهان» آورده‌اند. خالقی مطلق مطابق نسخه اساس خود، فلورانس، ضبط «کز ایران» را برگزیده است.

و زان پس بود بارگی صد هزار همه دم پر از گوهر شاهوار
 بفرمای تا زین بر آنکت هواست بسازند اگر کشته آید رواست
 (فردوسی، ۱۳۸۶: ۵۱/۳-۵۰)

گسته‌م در نبرد ایرانیان و تورانیان با طوس همراه است و مطابق اوستا، در بندهای ۷۵ تا ۷۷ آبان‌یشت، ویستتوروی از نوذریان، آناهیتا را ستایش کرده است و به پاس برانداختن دیویسنان از او تقاضایی دارد: «او را پرستش کرد ویستتوروی نوذری، در [کنار] آب (= رودخانه) ویتتهوتی با سخن راست گفته‌شده، با گفتارها، این چنین گوین: ... ای اردوی سور اناهید که من به آن اندازه از دیویسنان کشته‌ام که موهایی که بر سر دارم، پس برای من تو ای اردوی سور اناهید، گذرگاهی خشک فراهم کن، بدان سوی ویتتهوتی نیک» (مولایی، ۱۳۹۲: ۱۰۳-۱۰۲).

آبان‌یشت در ستایش ایزدبانوی آب‌ها، اردوی سور اناهید است. از محتوای این متن برمی‌آید که برای این ایزدبانو، صدها اسب قربانی می‌شود و او به دلبران اسبان تندرو می‌بخشد. در بند ۸۶ آمده: «از تو مردان تهم (= جنگ‌جویان) دارا شدن اسب‌های تندرو خواهند خواست و برتری بر فره» (مولایی، ۱۳۹۲: ۱۱۰). پوردادو بر آن است که طوس بر پشت اسب فقط ناهید را ستایش کرده و چون دیگر نامداران قربانی انجام نداده است؛ چراکه فدیة گاو و گوسفند بر پشت اسب ممکن نیست (پوردادو، ۱۳۰۷: ۲۱۷). در بند ۱۱۲ آبان‌یشت آمده: «برای او قربانی کرد جنگجوی سواره، زیر در برابر رود دائیتی» (مولایی، ۱۳۹۲: ۱۳۱). به نظر می‌رسد عبارت «خمیده بر یال اسب‌ها/ بر پشت اسب»^۱ به جنگ‌جو بودن طوس و سواره جنگیدن او اشاره دارد، نه قربانی کردن بر روی اسب.^۲

پوردادو در مقدمه آبان‌یشت گروهی از نامداران و پادشاهان را که برای ناهید فدیة آوردند، متعلق به زمانی پیش از زرتشت و گروهی دیگر را معاصر وی می‌داند. در این تقسیم‌بندی طوس از نامداران پیش از زرتشت است. تفضلی نیز بر این باور است که «در بندهای ۲۱ تا ۸۳ آبان‌یشت از شاهان اساطیری و پهلوانانی که پیش از زرتشت این ایزدبانو (آناهیتا) را ستایش کرده و مشمول لطف او شده‌اند، سخن رفته است» (تفضلی، ۱۳۷۸: ۵۰). قابل توجه آن که سنت قربانی کردن، پیش از زرتشت انجام می‌شده اما با ظهور او، منع شده است.

شباهت روایت‌های طوس و گسته‌م شاهنامه با طوس و ویستتوروی نوذری در اوستا می‌تواند یکی بودن این شخصیت‌ها را تایید کند. در اوستا از طوس به‌عنوان جنگ‌جو و پهلوانی سوار بر اسب یاد می‌شود اما متون حماسی و به‌ویژه شاهنامه، علاوه بر جنبه پهلوانی، به تعلق او به خاندان شاهی اشاره می‌کنند که در بخش‌های بعدی به آن خواهیم پرداخت.

۴. روایت طوس در شاهنامه

شاهنامه، نخستین بار در روایت رزم افراسیاب و نوذر از طوس سخن به میان می‌آورد. وقتی نوذر در برابر سپاه توران درمانده می‌شود، شبانه طوس و گسته‌م را فرامی‌خواند و به آن‌ها سفارش می‌کند به‌سوی فارس روانه شوند:

شما را سوی پارس باید شدن شبستان بیاوردن و آمدن

^۱ «بر پشت اسب» متن انتخابی پوردادو و «خمیده بر یال اسب‌ها» ترجمه مولایی در قسمتی از بند ۵۳ آبان‌یشت است.

برای آگاهی بیشتر تر درباره سنت قربانی بر اسب بنگرید به: قلی‌زاده، خسرو. (۱۳۸۸). «اسب در اساطیر هند و اروپایی». مجله مطالعات ایرانی. شماره ۱۶. صص ۱۹۹-۲۰۲.

ز تخم فریدون مگر یک دو تن برد جان ازین بی‌شمار انجمن
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۰۲/۱)

نوذر بر آن است تا جان فرزندان خود را که باید جانشین او شوند، حفظ کند اما پس از کشته شدن او، با نقش آفرینی زال و همراهی بزرگان، طوس نخستین شاهزاده‌ای است که به بهانه نداشتن فره ایزدی، از سلطنت کنار گذاشته می‌شود.

اگر داردی طوس و گسته‌م فر سپاهست و گردان بسیار مر

نزیب بر ایشان همی تاج و تخت بیاید یکی شاه پیروز بخت
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۲۳/۱)

زو طهماسب به پادشاهی ایران برگزیده می‌شود و پس از او کی قباد بر تخت می‌نشیند. از دوره پادشاهی زو تا پایان کی قباد، نامی از طوس نیست و تنها یک بار در پادشاهی کی قباد از گسته‌م سخن رفته است. با پادشاهی کی کاوس و استوار شدن نهاد پهلوانی، نقش آفرینی طوس با عنوان شاهزاده-پهلوان و سپهبد آغاز و به یکی از چهره‌های تأثیرگذار در رویدادهای دوران کاوس و کی خسرو بدل می‌شود.

نخستین نقش آفرینی طوس خردمندانه است، آن‌جا که با فرستادن شخصی در پی زال، تلاش می‌کند کاوس را از رفتن به مازندران بازدارد. در سفر مازندران، او را همراهی می‌کند و گرفتار دیوان می‌شود. پس از بازگشت از مازندران برمبنای برخی نسخ *شاهنامه* (خالقی مطلق این ابیات را در پانوش آورده است)، طوس به مقام سپهبدی ایران می‌رسد و پس از آن، در سفر هاموران نیز با کاوس همراه می‌شود.

فردوسی در داستان هفت گردان، شرح دلاوری‌های او را آورده و از او با عناوینی چون شه نوذران و طوس شیر یاد کرده است. در داستان رستم و سهراب، چاره‌اندیشی طوس در تنازع کی کاوس و رستم، برای او گران تمام می‌شود، روابط رستم و طوس رو به تیرگی می‌نهد و تا پایان داستان کی خسرو شاهد این درگیری‌ها هستیم. در ادامه، فردوسی به توصیف مقام سپهبدی طوس می‌پردازد و توضیح می‌دهد که سواران زرینه‌کفش بسیاری در خدمت او هستند و پیلان بسیار و درفشی پیل‌پیکر دارد.

یکی دیگر از مسائل نوذریان و جدال آن‌ها با گودرزبان، در آغاز داستان سیاوش آشکار می‌شود. طوس و گیو بر سر تصاحب زیبارویی از خاندان گرسیوز با یکدیگر مجادله می‌کنند که درنهایت، با میانجی‌گری درباریان و سپردن زیبارو به کاوس پایان می‌یابد. در ادامه داستان، با خشم کاوس از صلح سیاوش، طوس به‌عنوان سپهبد سپاه ایران به توران روانه می‌شود و فرماندهی سپاه را بر عهده می‌گیرد.

سیاوش اگر سر ز پیمان من بیچد نیاید به فرمان من

به طوس سپهبد سپارد سپاه خود و ویژگان بازگردد ز راه
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۲۶۵/۲)

پس از مرگ سیاوش، رستم و طوس به خون‌خواهی سیاوش راهی توران می‌شوند. در *شاهنامه*، برخلاف روایت بسیاری از متون، طوس از کشتن سرخه، فرزند افراسیاب خودداری می‌کند:

دل طوس بخشایش آورد سخت بر آن نامبردار گم‌بوده بخت
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۹۱/۲)

اختلاف نوذریان و گودرزیان، با آمدن خسرو به ایران بیش تر می‌شود. طوس با پادشاهی خسرو مخالفت می‌کند و خواستار بر تخت نشستن فریبز می‌شود. گودرزیان که موافق و همراه کی‌خسرو هستند، بی‌خردی طوس و هم‌رای بودن او با دیو را دلیل مخالفتش با خسرو می‌دانند. گودرز آمادهٔ نبرد با طوس می‌شود اما خردورزی و دوراندیشی طوس مانع جنگ میان نوذریان و گودرزیان می‌شود. غمی شد دل طوس و اندیشه کرد که امروز اگر من بسازم نبرد

بسی کشته آید ز هرسو سپاه از ایدر نه برخیزد این کینه‌گاه
نباشد جز از کام افراسیاب سر بخت ترکان برآید ز خواب
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۴۵۹/۲)

شهریاری ایران در گرو تسخیر دژ بهمن است. طوس با فریبز راهی دژ می‌شود اما نمی‌تواند به آن نزدیک شوند. کی‌خسرو با هم‌راهی گودرز و «به فرّ و به فرمان یزدان پاک» (فردوسی، ۱۳۸۶: ۴۶۵/۲)، دژ را فتح می‌کند و به شهریاری ایران می‌رسد. طوس با خسرو پیمان می‌بندد و در دوران پادشاهی او، سپهسالار ایران می‌شود. تلخ‌ترین اتفاق دوران سپهسالاری طوس در داستان فرود سیاوش رقم می‌خورد. او به فرمان کی‌خسرو برای خون‌خواهی سیاوش راهی توران می‌شود و برخلاف سفارش کی‌خسرو، به راه کلات می‌رود. میان سپاه ایران و فرود جنگی رخ می‌دهد و در نهایت، فرود به‌دست گودرزیان کشته می‌شود. در این میان، زراسپ، فرزند طوس و ریونیز، داماد او هم کشته می‌شوند. کی‌خسرو با شنیدن خبر مرگ فرود، طوس را فرومایه و کم‌تر از سگ می‌خواند. او از سپهسالاری برکنار و زندانی می‌شود اما سرانجام، با پایمردی رستم، کی‌خسرو از گناه او چشم‌پوشی می‌کند. طوس دوباره به سپهسالاری ایران می‌رسد و فرماندهی لشکر کی‌خسرو را در چند نبرد بزرگ با تورانیان بر عهده می‌گیرد. در پایان، آن‌گاه که کی‌خسرو تصمیم می‌گیرد پادشاهی را به لهراسب بسپارد، درفش کاویانی، زرینه‌کفش و حکومت خراسان را به طوس واگذار می‌کند اما او هم‌راهی با خسرو را برمی‌گزیند و با دیگر یاران او در برف ناپدید می‌شود.

۵. تحلیل روایت‌ها

بررسی و تحلیل کردارهای شخصیت‌های اسطوره‌ای و حماسی در گام نخست مستلزم نگاهی دقیق به متون گوناگونی است که روایاتی از آن شخصیت را نقل کرده‌اند. از آن‌جا که نام طوس در کهن‌ترین متن برجای مانده از نیاکان ما یعنی اوستا تا برخی از متأخرترین متون ایرانی ذکر شده است، در ادامه، به بررسی مهم‌ترین روایات مربوط به او می‌پردازیم.

۵.۱. خاندان شاهی یا پهلوانی

اساسی‌ترین تغییری که در روایت‌های نوذریان روی داده، محرومیت آن‌ها از پادشاهی و انتقال به طبقه ارتشتاران است. بر پایه شاهنامه و برخی متون تاریخی، پس از نوذر، فرزندان او، از پادشاهی کنار گذاشته می‌شوند. این تغییر سرآغاز حضور طوس در روایت‌های حماسی ایران است. مهم‌ترین دلیل این امر، فراومند نبودن طوس و گسته‌م، بی‌خردی و تیزخشی طوس است (فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۲۳/۱).

اوستا و متون پهلوی در یادکرد طوس و نوذر بر جنبه پهلوانی و دینی این دو شخصیت تأکید دارند. در دینکرد (کتاب هشتم)، آن‌جا که ذکر پادشاهان ایران می‌آید، پس از منوچهر، افراسیاب و پس از او، از زو طهماسب یاد شده است (دینکرد هشتم، ۱۳۹۷: ۶۰). بندهشن هندی نیز در ذکر سال‌شمار ایرانیان، پس از منوچهر به پادشاهی افراسیاب و سپس زو طهماسب اشاره می‌کند (بهزادی، ۱۳۸۸: ۱۲۱).

بسیاری از متون تاریخی پیش از شاهنامه (اخبارالطوال، ۱۳۶۴: ۳۶؛ تاریخ طبری، ۱۳۶۲: ۳۶۹-۳۶۷؛ مروج‌الذهب، ۱۳۸۲: ۲۲۱-۲۲۰؛ التنبیه و الاشراف، ۱۳۴۹: ۸۵؛ تاریخ یعقوبی، ۱۳۸۲: ۱۹۳؛ آفرینش و تاریخ، ۱۳۷۴: ۵۰۴؛ مفاتیح‌العلوم، ۱۳۴۷: ۱۰۰-۹۹؛ تجارب‌الامم، ۱۳۷۶: ۶۸؛ تاریخ بلعمی، ۱۳۵۳: ۵۲۱؛ نزهت‌نامه علائی، ۱۳۶۲: ۳۲۰)، اغلب در ذکر سلسله‌نسب زو یا کی‌قباد از نوذر نام برده‌اند و در نتیجه، سخنی از برکناری طوس و گسته‌م از پادشاهی نیست. روایت تاریخ طبری چنین است:

و چون منوچهر شاه... درگذشت، افراسیاب بر خنیاث و مملکت پارسیان تسلط یافت... تا زو پسر طهماسب ظهور کرد... پس از او کی‌قباد به پادشاهی رسید. وی کی‌قباد پسر بوجاه پسر میسو، پسر نوذر، پسر منوچهر بود (طبری، ۱۳۷۵: ۳۶۷-۳۶۹).

تاریخ ثعالبی که متنی تقریباً هم‌زمان با شاهنامه است، روایتی به مانند آن از نوذر، بیدادگری او و برکناری فرزندان او از پادشاهی آورده است:

بسیار با یک‌دیگر به گفت‌وگو پرداختند که چه کسی از دودمان افریدون و منوچهر شایسته پادشاهی کشور است. برخی نام طوس و گسته‌م را پیش آوردند و گروه دیگر گفتند که آنان سخت از فرّه ایزدی به دوراند. آن‌گاه بر زو پسر طهماسب از تبار افریدون هم‌داستان شدند (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۸۹-۸۷).

متن‌های تاریخی پس از شاهنامه دو رویکرد متفاوت دارند. اغلب آن‌ها، به‌ویژه متن‌های نزدیک به شاهنامه (تاریخ پیامبران و شاهان، ۱۳۴۶: ۲۲ و ۳۳؛ زین‌الخبار، ۱۳۴۶: ۴۲؛ فارسنامه، ۱۳۸۴: ۱۳؛ المعجم، ۱۳۸۳: ۱۹۰) اشاره‌ای به پادشاهی نوذر و برکناری طوس و گسته‌م از پادشاهی نکرده و برخی دیگر (مجم‌التواریخ، ۱۳۱۸: ۲۸؛ تاریخ کامل، ۱۳۸۳: ۲۳۴؛ تاریخ طبرستان، ۱۳۸۶: ۲۶)، روایتی شبیه به شاهنامه نقل کرده‌اند.

با توجه به آنچه ذکر شد، در متن‌های تاریخی پیش از شاهنامه، نوذر در شمار پادشاهان ایران نیست. روایت‌ها نشان‌دهنده آن است که طوس و گسته به طبقه ارتشتاران تعلق دارند و نه شهریان. فراومند نبودن طوس و تغییر روایت‌های نوذریان نیز، حاصل دوران شکل‌گیری تاریخ‌روایی، تصرف راویان در روایت‌ها و آمیختگی منابع مختلف در یک‌دیگر است. «روایت ملی ایران در دوره متأخر ساسانی به تدریج راه کمال پیمود تا در شاهنامه به صورت متداول خود رسید» (کریستن‌سن، ۱۳۸۱: ۲۰۸).

۵.۲. انتقال شکست از منوچهر به نوذر

انتقال خویشکاری و رفتار از شخصی به شخص دیگر، یکی از تغییراتی است که در مسیر تحول اسطوره به حماسه رخ می‌دهد. از نمونه‌های آن، انتقال شکست منوچهر از افراسیاب به نوذر در شاهنامه است. این جنگ که در اغلب روایت‌های قبل، هم‌زمان و حتی بعد از فردوسی به منوچهر منسوب بوده، در شاهنامه به دوران نوذر منتقل شده و به نظر می‌رسد در کم‌فروغ شدن سیمای نوذریان در حماسه ملی ایران بی‌تأثیر نبوده است.

منوچهر و خاندان نوذر در اسطوره و حماسه تحولات مهمی داشته‌اند و همین تغییرات در اشخاص، باعث تغییر در روایت‌ها و انتقال این شکست از عصری به عصر دیگر شده است. این دگرگونی‌ها در منوچهر و نوذر مشابه نیست و هر کدام به گونه‌ای تغییر یافته‌اند. در متن‌های پهلوی اطلاعاتی به دست می‌آید که نشان می‌دهد در گذر زمان، منوچهر از یک پادشاه یا انسان نیک فراتر رفته و پیش از شاهنامه به شخصیتی تقریباً مینوی تبدیل شده است. «منوچهر شخصیتی مرموز در اسطوره‌هاست که اصل او بنا به برخی نوشته‌ها به ایزدان می‌رسد. التقاطی از بن‌مایه نخستین انسان هندی، منو و نیای ایرانیان را می‌توان در او دید» (آموزگار، ۱۳۹۱: ۶۷).

توسعه بعدی تاریخ داستانی ایران باعث شد که منوچهر (منوش‌چیش) جای معینی بعد از «ثراتان» یعنی فریدون پیدا کند و به عنوان گیرنده انتقام ایرج پسر فریدون تلقی شود. ... بعد از سلطنت منوچهر، داستان تسلط افراسیاب بر ایران و بازگرفتن آن از افراسیاب و سلطنت اوزو را قرار داده‌اند (کریستن‌سن، ۱۳۸۱: ۱۵۲).

صفا نیز به وجود دو روایت متفاوت در این دوره اشاره می‌کند. «یکی مبتنی بر پادشاهی نوذر میان این دو پادشاه (منوچهر و افراسیاب) و دیگر مبتنی بر تسلط چندساله افراسیاب بر ایران و قتل منوچهر و ویران ساختن ایرانشهر و برپاشدن غائله و غوغای تورانیان در ایران و پایان پذیرفتن آن با ظهور زو. بسیاری از ثقافت مورخین بر قول ثانوی رفته و این روایت با اصل داستان منوچهر و نوذر در اوستا و متون پهلوی سازگارتر است» (صفا، ۱۳۳۳: ۴۷۸).

چنان که پیش‌تر گفتیم، بر پایه بسیاری از متن‌های پیش از شاهنامه، نوذر در شمار پادشاهان ایران نبوده است که نبرد در زمان او با تورانیان روی داده و او شکست خورده باشد. متن‌های پهلوی (مینوی خرد، ۱۳۸۵: ۴۶؛ بندهشن، ۱۳۹۰: ۱۵۵، ۱۵۰، ۱۳۹؛ وزیدگی‌های زادسپرم، ۱۳۸۵: ۵۲) و مهم‌ترین متن‌های تاریخی پیش از شاهنامه (اخبارالطوال، ۱۳۶۴: ۳۵؛ تاریخ طبری، ۱۳۷۵: ۲۸۹-۳۶۸؛ مروج‌الذهب، ۱۳۸۵: ۲۲۶؛ التنبیه و الاشراف، ۱۳۴۹: ۸۵-۸۴؛ تاریخ یعقوبی، ۱۳۸۲: ۱۹۳؛ آفرینش و تاریخ، ۱۳۷۴: ۵۰۴؛ تجارب‌اللام، ۱۳۷۶: ۶۲؛ تاریخ بلعمی، ۱۳۷۸: ۳۴۶-۳۴۵؛ آثارالباقیه، ۱۳۸۹: ۵۰-۴۹) نبرد ایرانیان با افراسیاب و حکومت دوازده ساله او بر ایران را در زمان منوچهر می‌دانند.

در روایت بندهشن، افراسیاب در زمان منوچهر به ایران می‌آید و ایرانیان را به پششخوارگر می‌راند و نوذر و فرش، فرزندان منوچهر را می‌کشد: «افراسیاب آمد و منوچهر را با ایرانیان به پششخوارگر راند... و فرش و نوذر فرزندان منوچهر را کشت» (دادگی، ۱۳۹۰: ۱۳۹۰).

۱۵۰، ۱۳۹). همچنین، در این متن، به پادشاهی دوازده‌سالهٔ افراسیاب بر ایران در زمان منوچهر اشاره شده است: «افراسیاب دوازده سال شاهی کرد. زاب پسر تهماسب سه سال، کی قباد پانزده سال شاهی کردند» (دادگی، ۱۳۹۰: ۱۵۵).

ثعالبی به وجود روایات مختلف دربارهٔ شکست منوچهر از افراسیاب اشاره کرده است. «روایت‌های مورخان دربارهٔ تسلط او بر ایران‌شهر چندگونه است: در پاره‌ای آمده است که او آن‌گاه بر ایران‌شهر تسلط یافت که منوچهر را در مازندران به حصار کشید. سپس با او سازش کرد که از محاصره درآید و قسمتی از ملک را به افراسیاب واگذارد که به اندازهٔ یک تیر پرتاب باشد. در پاره‌ای از تاریخ‌ها تسلط افراسیاب بر ایران‌شهر و شهرهای آن، پیش از مرگ منوچهر برای او میسر نگشت که این رویداد به دوران نوذر، پسر منوچهر بود و این‌که افراسیاب دوازده سال بر ایران‌شهر فرمان‌روایی کرد تا زو، پسر تهماسب او را از ایران‌شهر بیرون کرد (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۷۳). ثعالبی خود بر این باور است که افراسیاب پس از شکست دادن و کشتن نوذر بر تخت او نشسته است (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۸۳).

برخی از متن‌های تاریخی پس از شاهنامه (تاریخ پیامبران و شاهان، ۱۳۴۶: ۳۴؛ زین‌الاحبار، ۱۳۶۳: ۴۱) به شکست منوچهر از افراسیاب اشاره کرده‌اند و به روایت برخی آثار (فارسنامه، ۱۳۸۴: ۸۱-۳۷؛ مجمل‌التواریخ، ۱۳۱۸: ۴۳-۲۸؛ تاریخ کامل، ۱۳۸۳: ۲۳۵-۱۸۵؛ تاریخ طبرستان، ۱۳۸۶: ۷۸)، افراسیاب هم در زمان منوچهر و هم پس از او به ایران حمله و دوازده سال بر این سرزمین حکومت کرده است.

ناهمگونی‌ها و تفاوت‌هایی که در روایات به چشم می‌خورد، می‌تواند نتیجهٔ دخل و تصرف‌های شخصی آنان در اصل روایت‌ها و نیز ناشی از اختلاف‌هایی باشد که در منابع و مأخذ متنوع و بعضاً متعدد آن‌ها وجود داشته است. نوذریان که براساس اوستا، جنبهٔ دینی و پهلوانی دارند، در مسیر شکل‌گیری تاریخ ملی و تکمیل حماسه، به شاهزادگانی بیدادگر تغییر یافته و این‌گونه بخش منفی دوران منوچهر و شکست او از افراسیاب به نوذریان منتقل شده است. در واقع، تفاوت‌هایی که در روایت‌های منوچهر ایجاد شده، سبب افزایش پیشینهٔ مینوی او شده است و دگرذیسی‌هایی که در خاندان نوذر دیده می‌شود، در مقولهٔ قلب یا تبدیل قرار می‌گیرد و نگاهی منفی نسبت به نوذریان ایجاد کرده است.

۵.۳. اختلاف نوذریان با گودرزیان

نوذریان و گودرزیان، هردو از خاندان‌های تأثیرگذار در روایت‌های حماسی هستند. روایت‌های مربوط به این دو گروه، در شاهنامه و متن‌های قبل و بعد از آن، تفاوت‌های بسیاری دارد. این تفاوت‌ها در دو بخش قابل بررسی است. نخست انتقال روایت‌های نوذریان به گودرزیان و دیگر دشمنی و مجادلهٔ نوذریان و گودرزیان.

براساس اوستا، در مبارزه با پیران و یسه، طوس به پیروزی دست می‌یابد (مولایی، ۱۳۹۲: ۸۵) اما مطابق روایت شاهنامه، گودرز در جنگ با پیران پیروز می‌شود و حتی روایت فردوسی بر مقدر بودن این امر (کشته شدن پیران به دست گودرز) تأکید می‌کند. روایت پیروزی طوس بر پسران و یسه از آثار تاریخی پیش از شاهنامه (تاریخ طبری، ۱۳۷۵: ۴۳۱-۴۲۸؛ تجارب‌الامم، ۱۳۷۶: ۷۶؛ تاریخ بلعمی، ۱۳۵۳: ۶۱۶-۶۰۸؛ نزهت‌نامهٔ علائی، ۱۳۶۲: ۳۳۸) به گودرزیان منتقل شده است. برخی متن‌های پس از شاهنامه (تاریخ ثعالبی، ۱۳۶۸: ۵۱-۴۶؛ فارسنامه، ۱۳۸۴: ۴۶؛ مجمل‌التواریخ، ۱۳۱۸: ۴۹) نیز روایت را به این شکل آورده‌اند. تاریخ طبری (۱۳۷۵: ۴۲۸) و تاریخ ثعالبی (۱۳۶۸: ۱۴۶-۱۴۷) کشتن پیران، پسران و برادران او و نیز کشتن افراسیاب را به گودرزیان نسبت داده‌اند.

صفا دربارهٔ دلیل این انتقال می‌گوید: «این انتقال که مخالف نص صریح اوستا است، نشان می‌دهد که قوم پارت و اهالی مشرق ایران به گودرزیان علاقهٔ بسیاری داشتند و از این‌روی، یکی از اعمال بزرگ پهلوانی را بدانان نسبت دادند. علاوه بر این یکی از

علل انتساب کار بزرگ طوس به گودرز، خلطی است که میان اسم اوستائی واسک و نام پارتی وسه‌سس شده است. وسه‌سس که نام او قابل اشتباه با نام ویسه است از سرداران ولگش اول بوده و علی‌الظاهر میان او و گودرز خلافی وجود داشته است» (صفا، ۱۳۳۳: ۵۸۱).

کریستن‌سن این تغییرات را که سبب برتری گودرزبان شد و با انتساب بسیاری از رویدادها به آن‌ها، گودرز را مدار اتفاقات قرار داد، مربوط به دوران ساسانیان و خیلی قدیمی‌تر از روایت پهلوانان سیستان می‌داند. به باور او، روایت سیستانیان، پس این، در آثار فارسی و عربی غلبه کرد اما نتوانست روایت گودرزبان را کاملاً تحت‌الشعاع قرار دهد (کریستن‌سن، ۱۳۸۱: ۲۰۰). نولدکه نیز بر این باور است که ساختار کنونی شاهنامه و این تغییرات در زمان ساسانیان شکل گرفته است (نولدکه، ۱۹۸۲: ۹-۸).

نکته دیگر در تفاوت روایت گودرزبان و نوذریان، دشمنی و مجادله آن‌ها بر سر انتخاب جانشین کی‌کاوس است. در ماجرای انتخاب کی‌خسرو به پادشاهی، طوس از فریبرز و گودرز از کی‌خسرو حمایت می‌کند. نخستین متن تاریخی که قبل از شاهنامه به دشمنی گودرزبان و نوذریان در انتخاب پادشاه اشاره کرده، نزهت‌نامه علائی (۱۳۶۲: ۳۲۵-۳۲۶) است. روایت‌های پیش از شاهنامه (تاریخ طبری، ۱۳۷۵: ۵۲۶؛ تجارب‌الامم، ۱۳۷۶: ۷۴؛ فارسنامه، ۱۳۸۴: ۴۴) به این اختلاف اشاره نکرده و از هم‌راهی طوس و گودرز در خون‌خواهی سیاوش سخن گفته‌اند.

۴.۵. داستان فرود

داستان فرود از مهم‌ترین رویدادهای دوران سپهسالاری طوس است. اولین متنی که به داستان فرود اشاره کرده، تاریخ طبری است که به‌طور مختصر به آن پرداخته و خطای طوس را سبب کشته شدن فرود می‌داند:

... گویند طوس در کار فرود خطا کرد و چون از شهری که وی آن‌جا بود گذشت، به‌سببی میانشان جنگی رفت که فرود کشته شد و [پادشاه] گفت که طوس را به بند کنند و با فرستادگان امین سوی کی‌خسرو فرستاد (طبری، ۱۳۷۵: ۴۲۶).

از متن‌های پیش از شاهنامه، تجارب‌الامم و تاریخ بلعمی نیز به ماجرای فرود اشاره کرده‌اند. تجارب‌الامم (۱۳۷۶: ۷۴) خطای طوس و سرپیچی از دستور کی‌خسرو را سبب کشته شدن فرود می‌داند اما تاریخ بلعمی برخلاف دو متن پیشین، از تلاش طوس برای محافظت از فرود و مبارزه نکردن با او سخن گفته است:

... طوس گفت تو برادر ملک منی کی‌خسرو. او مرا فرمودست تا به جای تو نیکوی کنم و با تو حرب نکنم. تو بازگرد و پادشاهی تو را باد و من بگذرم سوی افراسیاب شوم. این فرود بازنگشت و با طوس حرب کرد و فرود کشته شد (بلعمی، ۱۳۵۳: ۶۰۳).

ثعالبی به ماجرای فرود پرداخته است. از میان متن‌های تاریخی پس از شاهنامه (تا پایان قرن هفتم)، فارسنامه (ابن‌بلخی، ۱۳۸۴: ۴۴)، مجمل‌التواریخ (بهار، ۱۳۱۸: ۴۸)، تاریخ کامل (ابن‌اثیر، ۱۳۸۳: ۲۸۴) و المعجم فی آثار ملوک‌العجم (۲۱۴) به‌طور خلاصه، به این داستان پرداخته‌اند. از این بین، مجمل‌التواریخ تیزکاری طوس و المعجم طیش و سخافت رای فرود را سبب کشته شدن او می‌داند.

انتخاب طوس برای فرستادن به توران، آگاهانه به‌نظر می‌رسد. کی‌خسرو بسیار هوشمندانه طوس را که مخالف پادشاهی او و از مدعیان اصلی تاج و تخت بوده، به سپهسالاری سپاه انتخاب می‌کند تا به‌وسیله او، برادر بزرگ‌تر و مانع احتمالی پادشاهی‌اش و نیز طوس مدعی پادشاهی را از میان بردارد. با مرگ فرود، طوس که به شتاب‌زدگی و بی‌خردی مشهور است، به‌سبب سرپیچی از فرمان پادشاه و کشتن فرزند سیاوش، محل نفرت و سرزنش پهلوانان و سخنان تند پادشاه قرار می‌گیرد. کی‌خسرو او را از پایگاه سپاهبدی

می‌راند و فریبرز را بر جای او می‌نشانند. سرانجام با خواهشگری رستم، کی خسرو از گناه او درمی‌گذرد و این‌گونه مدعی دیگر پادشاهی نیز کنار می‌رود.

امیدسالار داستان فرود را جزئی جدایی‌ناپذیر از داستان کی خسرو می‌داند و آن را براساس مفهوم «الگوی پهلوانی» ادوارد تایلر که کشتن برادر یکی از مراحل آن است، تحلیل می‌کند و نگاهی سیاسی به داستان دارد. «صرف نظر از این‌که قتل فرود بخش لایتجزایی از داستان کی خسرو است، این قتل دارای یک بعد سیاسی نیز هست که به نحو ظریفی با منطق روایی اثر مربوط است. ... با این‌که مسئله مشروعیت او (کی خسرو) در قبال رقیب ایرانی‌اش یعنی فریبرز، به‌صورت دل‌خواهی حل شده است، وجود برادر بزرگ‌ترش در کشور همسایه ایران، در مورد مشروعیت او چالشی به حساب می‌آید. به عبارت دیگر، فرود مشکلی است که حل نشده باقی مانده است. او می‌تواند به‌عنوان فرزند ارشد سیاوخش، مشروعیت جانشینی کی خسرو را به چالش بکشد. خوش‌بختانه کشته شدن فرود به دست جنگاوران ایرانی، مسأله را برای کی خسرو حل می‌کند و مدعی از صحنه خارج می‌شود» (امیدسالار، ۱۳۹۶: ۲۰۲-۲۰۳).

برخی پژوهشگران (کریستن سن، ۱۳۸۱: ۲۰۰-۱۸۵؛ صفا، ۱۳۳۳: ۵۸۰؛ بی‌وار، ۱۹۸۳: ۴۴؛ خالقی مطلق، ۲۰/۱۳۸۹) این بخش از حماسه ملی را که بر مدار خاندان گودرز است، یادگاری از روایت شاهان و شاهزادگان اشکانی می‌دانند که در قالب رقابت پهلوانان ایرانی نمودار شده است. کویاجی بر این باور است که «پیروزی و شکوه خاندان گودرز، زمینه بنیادین این بخش از شاهنامه را شکل می‌بخشد. در واقع می‌توان با اطمینان گفت که تمامی این بخش از حماسه ایران بر بنیاد رویدادهای وابسته به گودرز و خاندان وی قرار دارد. درون‌مایه این زنجیره رویدادها با کشته شدن فرود، شاهزاده جوان و دلاور آغاز می‌شود و درست در پایان همین رویداد اندوه‌بار است که گودرز به رای‌زنی سپاهسالار ایرانیان گماشته می‌شود» (کویاجی، ۱۳۸۸: ۱۸۶). خطیبی نادیده گرفتن نشانه‌های ارائه‌شده از سوی کویاجی را دشوار می‌داند اما بر این باور است که به سبب درآمیختن رویدادهای تاریخی با افسانه‌های مختلف در شاهنامه، پذیرفتن این هم‌سانی نیز دشوار است (خطیبی، ۱۳۹۳: ۳۸۹-۳۸۸).

پس از برکناری طوس و اشتباهات فریبرز، درفش کاویان که همواره در دست شاهزادگان است، برای نخستین بار در اختیار گودرزبان قرار می‌گیرد و نیز در مهم‌ترین نبردهای پس از داستان فرود (بیژن و تژاو، جنگ یازده رخ و کشتن افراسیاب)، پیروزی از آن گودرزبان است. گسته‌م نیز به وسیله بیژن، از رزم‌آوران خاندان گودرز از مرگ حتمی رهایی می‌یابد. در جنگ پس از آن هم، بال راست رزمگاه ویژه پهلوانان خاندان گودرز است.

به باور کویاجی، متن‌های پهلوی در تلاش بوده‌اند تا منشای دینی به کی خسرو ببخشند و پس از آن، تاریخ‌نگارانی چون طبری، داستان‌های پارتی را به حماسه راه داده‌اند تا گزارش‌های نارسای تاریخی برجامانده را گسترش دهند. «گودرز و خاندان او پشتیبانان اصلی کی خسرو می‌شوند. همراه با این داستان‌نامه، بزرگداشت و ستایش خاندان گودرز نیز به بهای کاهش ارج بردان (فرود)، فریبرز، طوس و قارن درونمایه مهم حماسه می‌شود. این گیو پسر گودرز است که کی خسرو را از توران به ایران می‌آورد و در همان حال، شکست‌ها و ناکامی‌های فریبرز و طوس را سرانجام گودرز جبران می‌کند. هنگامی که کی خسرو چهار سپاه برای حمله به توران گسیل می‌دارد، سپاه گودرز نیرومندترین آن‌هاست و این گودرز است که پیران ویسه را شکست می‌دهد و گرسیوز را گرفتار می‌کند. هم‌چنین گودرز است که از رتبه سپاهسالاری به پایگاه وزیری فرابرده می‌شود و در پایان، عنوان شاهزادگی اصفهان، گرگان و کهستان بدو ارزانی می‌گردد» (کویاجی، ۱۳۸۸: ۴۳۸).

به نظر می‌رسد داستان خاندان نوذر که گرتنه کم‌رنگی از آن در اوستا برجای مانده، با هدف بزرگداشت و ستایش گودرزبان، دیگرگون شده و ساختاری جدید یافته است و چه بسا خنیاگران و ستایشگران خاندان گودرز، پیروزی‌ها و افتخارات نوذریان را در

کارنامه گودرزبان آورده باشند. این تلفیق و دگرگونی زمان مشخصی ندارد و با توجه به این که در زمان ساسانیان نیز تحریرهای متفاوتی از خدای نامه وجود داشته، می‌تواند در تحریری تدوین شده در دوره ساسانیان، روایت پهلوانان پارتی با کیانیان درآمیخته باشد و شاهنامه ابومنصوری و به تبع آن شاهنامه فردوسی بر مبنای این تحریر نگارش یافته باشد.

۵.۵. جاودانگی

یادکرد آثار پهلوی از طوس تنها در رویدادهای پایان جهان بوده و همواره از او در شمار بی‌مرگان و جاودانان نام برده‌اند. دینکرد (کتاب نهم) از طوس به‌عنوان یکی از شخصیت‌هایی که در رویدادهای پایان جهان حضور و کنش‌گری دارد، یاد کرده است: «... و با او به جایی می‌رود که در آن جا طوس پیکارآرای در هنگ قرار دارد و او را می‌انگیزاند و با او به جایی می‌رود که در آن جا کی ایپوه قرار دارد» (دینکرد نهم: ۹۶). «گرشاسب توانای گرز به‌دست به استقبال ایشان می‌آید بر در خانه آن... جادوگر طوس پیکارآرای می‌ایستد و گرشاسب را به اعتقاد به گاهان و اتحاد با ایشان می‌خواند. گرشاسب اهونور می‌گوید و می‌افکند آن بازوشکن را» (دینکرد نهم: ۹۹).

براساس متن روایت پهلوی نیز طوس جزو جاودانانی است که تن دارند و جان ندارند (میرفخرابی، ۱۳۶۷: ۶۶) و در پایان جهان گرشاسب را به دین می‌خواند:

آن‌گاه گرشاسب با آن گرز خوب گردنده رود و طوس پیش او ایستد و تیر در کمان نهد و به گرشاسب گوید که دین بستای، یعنی به گاهانی یشت کن و گرز بیفکن، چه اگر دین نستانی، گرز نیفکنی پس این تیر را به تو افکنم. گرشاسب از بیم تیر طوس دین بستاید و همه مردم دین‌بردار شوند (میرفخرابی، ۱۳۶۷: ۶۱ و ۶۶).

بندهشن (۱۳۹۰: ۱۲۸) طوس را از جاودانان و از یاران سوشیانس معرفی می‌کند. سد در بندهشن (۱۴۰۰: ۱۳۶) از همراهی او با کی خسرو یاد کرده و وزیدگی‌های زادسپرم (۱۳۸۵: ۱۰۰) از طوس در شمار بی‌مرگان پنهان در برف نام برده است. روایت شاهنامه نیز به ناپدید شدن او در برف اشاره دارد. آثار تاریخی پیش از شاهنامه، اغلب به پایان کار کی خسرو اشاره نکرده و آن‌ها که به این موضوع پرداخته‌اند، نام طوس را در شمار همراهان او نیاورده‌اند. از میان منابع تاریخی پس از شاهنامه نیز، تنها در زین‌الخبار (۱۳۶۳: ۴۹) به ناپدید شدن طوس و دیگران در بیابان اشاره شده است.

۵.۶. زرینه‌کشی

واژگان ترکیب‌شده با زر و صفات ساخته‌شده از آن، برای برشمردن خلعت پادشاهان و نشان دادن شکوه بزرگان همواره در شاهنامه و دیگر متون حماسی کاربرد داشته اما لقب «زرینه‌کفش» برای عده معدودی از پادشاهان و پهلوانان به‌کار رفته است. پیرامون معانی لغوی و کنایی این ترکیب و نیز سابقه کاربرد آن، نظراتی چند اظهار شده است (برای نمونه بنگرید به: دهخدا، ذیل واژه؛ رواقی، ۱۳۹۰: ۱۳۷۰؛ کزازی، ۱۳۹۰: ۵۴۹/۳ و ۹۴۵/۵).

این عنوان که در شاهنامه بیش از همه در توصیف طوس آمده، تا پایان شاهنامه کاربرد داشته و در داستان یزدگرد نیز به‌کار رفته است.^۱ «برخلاف زرین‌کمر، زرین‌لگام، طوق زرین، نعلین زرین که غالباً خلعت و از وسایل تشریفات بوده‌اند، لقب زرینه‌کفش

^۱ خالقی مطلق این ابیات را الحاقی دانسته و در متن نیاورده است. در شاهنامه مصحح وی، این عنوان آخرین بار در داستان انوشیروان به‌کار رفته است. ولف بسامد این واژه را در شاهنامه ۱۶ بار ذکر کرده است (ولف، ۱۳۷۷: ۱۶۲۴). با توجه به شواهد، مشخص می‌شود که این لقب از پادشاهی منوچهر تا داستان یزدگرد، حدود ۳۳ بار (در متن تصحیح خالقی مطلق، ۲۹ مرتبه) در شاهنامه به‌کار رفته است.

در اغلب موارد با جنگ افزارهایی چون شمشیر، سنان، درفش، کوس، گرز و تیغ به کار رفته است که نشان می‌دهد یک نشان جنگی و نظامی یا یک افزار مخصوص بزرگان در هنگام جنگ بوده است و نقش حفاظت‌کننده نداشته و بر نیرو و قدرت و بلندپایگی صاحب آن دلالت داشته و با توجه به بنیان‌های اساطیری می‌توان آن را به موزه‌های زرین آناهیتا، کفش‌های زرین میترا، ایزد جنگ، کفش‌های طلایی فره‌وشی‌ها، جامه زرین وایو که جامه ارتشتاری است و کفش‌های زرد کماندارن هخامنشی تصاویر شوش منطبق دانست» (عبدی، وائق، ۱۳۹۶: ۱۰۸).

این عنوان اگرچه اغلب در توصیف پادشاهان و شاهزادگان آمده، در مواردی به‌طور کلی و در توصیف سپاهیان (سپاه کاوس، سپاه کی خسرو، سپاه طوس، سپاهیان ایران، سپاه انوشیروان، سپاه طلخند) و در ترکیباتی چون «سواران زرینه‌کفش»، «چهل مرد زرینه‌کفش»، «نام‌داران زرینه‌کفش»، «پیلان زرینه‌کفش»، «پهلوانان زرینه‌کفش» و «گردان زرینه‌کفش» به کار رفته است.

با نگرش به بیت‌هایی که زرینه‌کفش در آن آمده است، می‌توان دریافت این پاینامی بوده که به برخی از بزرگان و دلبران داده می‌شد که شایستگی ویژه‌ای داشتند. شاید نیز بتوان گمان برد که کفش زرینی بوده و بر پای چنین دلاورانی پوشانیده می‌شد اما هرگاه از این دلاوران خطا و اشتباهی بروز می‌کرد، آن پاینام یا کفش زرین از آن‌ها بازپس گرفته می‌شد و به دیگری که شایسته‌تر بود، می‌دادند (شهیدی مازندرانی، ۱۳۷۷: ۴۸۱).

نکته قابل توجه دیگر آن که در آثار، هرگاه سخن از زرینه‌کفش به میان می‌آید، از درفش کاویانی نیز سخن رفته است. درفش کاویانی تنها در اختیار شاهزادگان بوده و براساس روایت‌ها (بنگرید به: طبری، ۱۳۷۵: ۴۲۸)، نخستین باری که این درفش در اختیار دیگران قرار گرفته، آن جاست که پس از ماجرای فرود و شکست طوس و فریبرز از توران، کی‌خسرو آن را به گودرز می‌سپارد. بنابراین، نمی‌توان گفت که دارندگان کفش زرین، حتماً حاملان درفش کاویان بوده‌اند. آیدنلو در توضیح این عنوان آورده است:

از شواهد بسیار موجود در شاهنامه و منظومه‌های پهلوانی پس از آن، چنین برمی‌آید که پوشیدن کفش زرین، نشان‌دهنده درجه یا مقامی ویژه در نظام شهریاری و پهلوانی ایران باستان بوده است (آیدنلو، ۱۳۹۰: ۸۱۵).

بر مبنای برخی نمونه‌ها، این لقب توسط پادشاه به افراد اعطا یا از آنان سلب می‌شده است. براساس شاهنامه طوس و فریبرز زرینه‌کفش بوده‌اند و در نتیجه خطا یا اشتباه، این لقب از آنان گرفته و با چشم‌پوشی پادشاه از گناهشان، دوباره به آنان اعطا شده است.

سبک طوس را بازگردان ز جای ز فرمان مگرد و مزن هیچ رای
سپهدار و سالار زرینه‌کفش تو باشی و بر کاویانی درفش

در دیگر آثار حماسی نیز این لقب به کار رفته که اغلب همان ابیات شاهنامه بوده و در وصف شاهان و شاهزادگان آمده است. در طومارهای نقالی این لقب بارها به کار رفته که تقریباً همه موارد در توصیف طوس و خاندان او بوده که از آن‌ها با عناوین «طایفه زرینه کفش»، «سلسله زرینه کفش» و «زرینه کفش‌ها» یاد شده است.

۶. نتیجه‌گیری

روایت‌های طوس، در گذار از اسطوره به حماسه دست‌خوش دگرگونی‌های فراوانی شده و از او شخصیتی دوگانه ساخته است. این دگرگونی‌ها از سیر تحول اسطوره به حماسه و تغییر و انتقال روایت‌ها سرچشمه می‌گیرد. روایت شاهنامه با اوستا و متون تاریخی پیش از شاهنامه تفاوت بسیاری دارد. وجود تحریرهای گوناگون از خدای نامه و تفاوت منابع فردوسی با متن‌های تاریخی از دلایل مهم این تفاوت‌ها است. شاهنامه بیش از آن که به سنت اوستا و آثار پهلوی زردشتی وابسته باشد، به سنت زنده و پویای روایت‌های شفاهی و گاه مکتوب شرق ایران وابسته است و دلیل تفاوت‌های جدی آن با متن‌های اوستایی و زردشتی پهلوی همین است (سرکاراتی، ۱۳۵۷: ۷۱).

آثار تاریخی پس از شاهنامه را می‌توان در دو گروه کلی دسته‌بندی کرد. متون نزدیک به این اثر، اغلب روایتی متفاوت، بر پایه آثار تاریخی پیش از شاهنامه ارائه کرده‌اند اما متون متأخر، از شاهنامه تأثیر بسیار پذیرفته‌اند. بدین ترتیب، به نظر می‌رسد شاهنامه مرجعی اصلی برای تاریخ‌نگاران تلقی می‌شده است.

طوس نوذر، پهلوان و شاهزاده اساطیری-حماسی ایران، در اوستا با لقب «یل جنگ‌جو» معرفی شده است. او بر پشت اسب آناهیتا را ستایش می‌کند و درخواست پیروزی بر دشمنانش را دارد. متون پهلوی اگرچه بیش‌تر بر جنبه دینی شخصیت او و حضورش در روایت‌های پایان جهان تأکید دارند، گاه از او با عناوینی چون «طوس پیکار‌آرای» یاد می‌کنند و این می‌تواند تاییدی باشد بر این که طوس بیش‌تر به‌عنوان پهلوان و جنگ‌جو شناخته می‌شده و در زمره ارتشتاران بوده است.

اوستا و متون پهلوی، چهره مثبتی از طوس ارائه کرده‌اند. براساس آثار پهلوی، فرسکردکرداران که طوس یکی از آنان است، «مواظبت می‌کنند (از آفریدگان) و کم‌آزار هستند از نظر خون‌خواری و کامل فکر هستند. بیم و آزاری نمی‌رسانند و گفتار آنان دروغ و نادرست نیست» (دینکرد نهم: ۲۵۶). در شاهنامه طوس شاهزاده‌ای است که از پادشاهی دور مانده و بدین سبب، شخصیتی منفی، پرخاش‌جو و خیره‌سر دارد. داستان فرود و انتخاب کی‌خسرو به پادشاهی که نمایان‌گر اختلاف نوذریان با گودرزبان است، به‌خوبی نشان‌دهنده این موضوع است. حضور طوس در شاهنامه در دوران پادشاهی کی‌کوس و کی‌خسرو است. روایت‌های او که شخصیتی پیشازردشتی است با تغییر و انتقال همراه بوده و در دوران کی‌خسرو که بسیار تحت تأثیر روایات گودرزبان است، با روایت پادشاهان اشکانی تلفیق شده و آن‌چه در اوستا به طوس نسبت داده شده، در شاهنامه به گودرزبان انتقال یافته است.

براساس بسیاری از آثار پیش از شاهنامه، شکست ایران از افراسیاب و حکومت دوازده ساله او بر ایران در زمان پادشاهی منوچهر روی داده اما این شکست در برخی متون (اغلب متون پس از شاهنامه) و نیز در شاهنامه، به روزگار نوذر انتقال یافته است. این جابه‌جایی که در دوران تکوین حماسه ملی، در زمان ساسانیان رخ داده، در جهت افزایش پیشینه مینوی منوچهر بوده و به منفی شدن چهره نوذریان، منجر شده است.

منابع

- آموزگار، ژاله. (۱۳۹۳). *تاریخ اساطیری ایران*. تهران: سمت.
- آیدنلو، سجاد. (۱۳۸۵). «ارتباط اسطوره و حماسه بر پایه شاهنامه و منابع ایرانی». *مجله مطالعات ایرانی*. شماره ۱۰. صص ۳۲-۱.
- آیدنلو، سجاد. (۱۳۹۰). *دفتر خسروان*. تهران: سخن.
- آیدنلو، سجاد. (۱۳۹۱). *طومار نقالی شاهنامه*. تهران: بهنگار.
- ابن اسفندیار. (۱۳۸۶). *تاریخ طبرستان*. به تصحیح عباس اقبال. تهران: کلاله خاور.
- ابن اثیر، عزالدین. (۱۳۷۰). *تاریخ کامل*. برگردان سیدمحمدحسین روحانی. تهران: اساطیر.
- ابن بلخی. (۱۳۸۴). *فارسنامه*. به تصحیح گای لسترانج و رینولد آلن نیکلسون. تهران: اساطیر.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۶۹). *زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه*. تهران: چاپ دستان.
- اصفهانی، حمزه بن حسن. (۱۳۴۶). *تاریخ پیامبران و شاهان*. ترجمه جعفر شعار. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- افشاری، مهران؛ مداینی، مهدی. (۱۳۷۷). *هفت لشکر (طومار جامع نقالان)*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اسلامی.
- امیدسالار، محمود. (۱۳۹۹). *بوطیقا و سیاست در شاهنامه*. ترجمه فرهاد اصلانی و معصومه پورتنقی. تهران: سخن.
- بهار، ملک الشعراء. (۱۳۱۸). *مجمل التواریخ و القصص*. به همت محمد رضانی. تهران: کلاله خاور.
- بلعمی، ابوعلی. (۱۳۵۳). *تاریخ بلعمی*. به تصحیح محمدتقی بهار. به کوشش محمد پروین گنابادی. تهران: زوار.
- بهزادی، رقیه. (۱۳۸۸). *بندهشن هندی*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- پورداد، ابراهیم. (۱۳۰۷). *ادبیات مزدیسنا، یشت‌ها*. بمبئی: انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی.
- پورداد، ابراهیم. (۲۵۳۵). *فرهنگ ایران باستان*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- تفضلی، احمد. (۱۳۵۴). *مینوی خرد*. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- تفضلی، احمد. (?). *دینکرد نهم*. تصحیح و ترجمه. تهران: دانشگاه تهران.
- تفضلی، احمد. (۱۳۷۶). *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*. به کوشش ژاله آموزگار. تهران: سخن.
- تاقبفر، مرتضی. (۱۳۴۹). «سوگنامه فرود». *جهان نو*. سال ۲۶. صص ۲۶-۱۲.
- ثعالبی نیشابوری، عبدالملک بن محمد بن اسماعیل. (۱۳۶۸). *تاریخ ثعالبی*. پیشگفتار و ترجمه محمد فضائلی. تهران: نشر نقره.
- جلیلیان، شهرام. (۱۳۸۸). *شهرستان های ایران*. با آوانویسی، ترجمه فارسی و یادداشت‌های تورج دریایی. تهران: توس.
- جیحونی، مصطفی. (۱۳۸۱). *حماسه آفریتان شاهنامه*. اصفهان: شاهنامه پژوهی.
- حسینی قزوینی، شرف‌الدین فضل‌الله. (۱۳۸۳). *المعجم فی آثار ملوک العجم*. به کوشش احمد فتوحی‌نسب. انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۸۹). *یادداشت‌های شاهنامه*. جلد دوم. تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- خطیبی، ابوالفضل. (۱۳۹۳). «اشکانیان در حماسه ملی». *تاریخ جامع ایران*. زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی. تهران: بنیاد دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- خوارزمی، محمدبن احمد. (۱۳۶۲). *مفاتیح‌العلوم*. به تصحیح حسین خدیو جم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- دادگی، فرنبغ. (۱۳۶۹). *بندهشن*. به تصحیح مهرداد بهار. تهران: توس.
- دانشنامه دانش‌گستر*. (۱۳۸۹). زیر نظر علی رامین، کامران فانی، محمدعلی سادات. تهران: موسسه علمی-فرهنگی دانش‌گستر.
- دایره‌المعارف فارسی*. (۱۳۵۶). به سرپرستی عبدالحسین مصاحب. تهران: فرانکلین.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). *لغت‌نامه*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- دینوری، ابوحنیفه داوود. (۱۳۶۴). *اخبار الطوال*. ترجمه محمود مهدوی دامغانی. تهران: نشر نی.
- رازی، شهرداد بن ابی‌الخیر. (۱۳۶۲). *نزهت‌نامه علائی*. به تصحیح فرهنگ جهانپور. موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

- راشد محصل، محمد تقی. (۱۳۶۴). «بی مرگان و فرشکرد کرداران». فروهر. شماره ۵ و ۶ صص ۲۶-۲۰.
- راشد محصل، محمد تقی. (۱۳۸۵). *وزیدگی‌های زادسپرم*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- رستگارفسائی، منصور. (۱۳۷۹). *فرهنگ نام‌های شاهنامه*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- رواقی، علی. (۱۳۹۰). *فرهنگ شاهنامه*. تهران: موسسه تالیف، ترجمه و نشر آثار هنری متن (فرهنگستان هنر).
- سرکاراتی، بهمن. (۱۳۵۷). «بنیان اساطیری حماسه ملی ایران». *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز*. صص ۶۱-۱.
- شریفی، محمد. (۱۳۸۷). *فرهنگ ادبیات فارسی*. تهران: معین.
- شهیدی مازندرانی، حسین. (۱۳۷۷). *فرهنگ شاهنامه* (نام کسان و جای‌ها). نیشابور: نشر بلخ.
- صداقت‌نژاد، جمشید. (۱۳۷۴). *طومار کهن شاهنامه فردوسی*. تهران: دنیای کتاب.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۳۳). *حماسه‌سرایی در ایران*. تهران: امیرکبیر.
- عادل، محمدرضا. (۱۳۷۲). *فرهنگ جامع نام‌های شاهنامه*. تهران: نشر صدوق.
- عبدی، محمدرضا و عبدالله واثق عباسی. (۱۳۹۶). «طوس زرینه کفش». *پژوهشنامه ادب حماسی*. شماره ۲۳. صص ۱۱۳-۸۹.
- طبری، محمدبن جریر. (۱۳۷۵). *تاریخ طبری*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: اساطیر.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). *شاهنامه*. به کوشش جلال خالقی مطلق. تهران: انتشارات.
- قلی‌زاده، خسرو. (۱۳۸۸). «اسب در اساطیر هند و اروپایی». *مجله مطالعات ایرانی*. شماره ۱۶. صص ۲۳۲-۱۹۹.
- قلی‌زاده، خسرو. (۱۳۸۷). *فرهنگ اساطیر ایرانی بر پایه متون پهلوی*. تهران: نشر کتاب پارسه.
- کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۹۰). *نامه باستان*. تهران: سمت.
- کریستن‌سن، آرتور. (۱۳۸۱). *کیانین*. ترجمه ذبیح‌الله صفا. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- کوروچی کویاجی، جهانگیر. (۱۳۹۹). *بنیادهای اسطوره و حماسه‌ی ایران*. تهران: آگه.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک. (۱۳۶۳). *زین‌الخبار*. به تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- منتظری، سید سعیدرضا. (۱۴۰۰). *صد در نثر سد در بندهشن*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- مولایی، چنگیز. (۱۳۹۲). *آبان‌یشت* (سرود اوستایی در ستایش اردوی‌سور اناهید). تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- مولایی، چنگیز. (۱۳۹۷). «از آرایش بندگی گشته‌ای، توضیحی درباره مفهوم اصطلاحی «بنده» و «بندگی» در تفکرات ایرانیان باستان و بازتاب آن در شاهنامه فردوسی». *زمانی میاسای از آموختن* (مجموعه مقالات همایش ملی شاهنامه و تعلیم و تربیت). به کوشش دکتر سیدعلی کرامتی‌مقدم. مشهد. صص ۳۴۱-۳۳۳.
- میرفخرایی، مهشید. (۱۳۶۷). *روایت پهلوی*. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- مسعودی، علی بن حسین. (۱۳۸۲). *مروج‌الذهب*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- مسعودی، علی بن حسین. (۱۳۴۹). *التنسیه و الاثراف*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مسکویه رازی، ابوعلی احمد بن محمد. (۱۳۷۶). *تجارب‌الامم*. ترجمه علینقی منزوی. تهران: توس.
- مقدسی، مطهرین طاهر. (۱۳۷۴). *آفرینش و تاریخ*. مقدمه، ترجمه و تعلیقات از محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: آگه.
- نظری فارسانی، محسن. (۱۳۹۷). *کتاب هشتم دینکرد*. آوانویسی، ترجمه، یادداشت‌ها و واژه‌نامه. تهران: فروهر.
- نیبرگ، هنریک ساموئل. (۱۳۸۳). *دین‌های ایران باستان*. ترجمه سیف‌الدین نجم‌آبادی. کرمان: دانشگاه شهید باهنر.
- ولف، فریتس. (۱۳۷۷). *فرهنگ شاهنامه*. تهران: اساطیر.
- یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۹۱). *فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی*. تهران: فرهنگ معاصر.
- یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۹۷). «طوس». *دانشنامه زبان و ادب فارسی*. به سرپرستی اسماعیل سعادت. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی با همکاری انتشارات سخن.

یعقوبی، احمدبن اسحاق. (۱۳۸۲). تاریخ یعقوبی. ترجمه محمدابراهیم آیتی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

Bartholomae, C. (1904). *Altiranisches Wörterbuch*. Strassburg.

Bivar, A. D. H. (1983). The political history of Iran under the Arsacids. In E. Yarshater (Ed.), *The Cambridge history of Iran* (Vol. III/1, pp. 21–99). Cambridge University Press.

Mayrhofer, M. (1979). *Iranisches Personennamenbuch* (Vol. 1). Wien.

Reichelt, H. (1911). *Avesta Reader*. Strassburg.

Stiker, J. H. (2000). *A history of disability* (W. Sayers, Trans.). University of Michigan Press.